

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی

اهمیت تحقیق

در

فلسفه اسلامی در عصر حاضر*

فائق بوده فلسفه فرانسوی عامل اصلی به شمار می آید، مثلا در ایران که در قرون اخیر فرهنگ فرانسوی در آن، قویترین و مؤثرترین نفوذ اروپایی بوده است کتاب «گفتار در روش راه بردن عقل» (۱) دکارت، اولین اثر فلسفه جدید بود که به زبان فارسی ترجمه شد. در محافل دانشگاهی نفوذ فلسفه و روش متفکران فرانسوی بیش از دیگران بوده و در حال حاضر مؤثرترین نفوذ فکری اروپایی به شمار می آید. همچنین در جامعه شناسی هنوز مکتب تحصیلی اگوست کنت (۲) که مدتهاست در خود اروپا دیگر کم و بیش از اعتبار ساقط شده در نظر بعضی ها به منزله وحی منزل، مورد بررسی و مطالعه قرار می گیرد و تدریس و تعلیم می شود. در هندو پاکستان که بیشتر تحت سلطه نفوذ انگلیسی بوده است طبع فلسفه انگلیسی و مخصوصا فلسفه نیمه دوم قرن نوزدهم است که در مجامع و محافل علمی و ادات شگاهی حکمفرمایی کرده و می کند. برای کسی که بار اول با تتبعات و تحقیقات فلسفی در شبه قاره هندوستان مواجه می شود این نکته بخصوصا شگفت آور است. در این دیار افرادی مانند اسپنسر (۳) بر افکار حکومت می کنند، در حالی که همین افراد ممکن است در ممالک مجاور کاملا ناشناخته باشند و کسی به روش تفکر آنان توجه نکند. حتی هنگامی که توجه به مکتبهای فلسفی معاصر معطوف می شود، مکتب تحصیلی منطقی (۴) که نفوذ آن تقریبا محدود به ممالک انگلیسی زبان است، نظر متفکران این بلاد را جلب می کند. در عین حال این مکتب در ممالک دیگر اسلامی که چندان با زبان انگلیسی آشنایی ندارند شهرتی ندارد.

وضع مشابهی در ممالک غربی و سایر بلاد اسلامی وجود دارد. هر جا که گروهی از محصلین برای تحصیل به آلمان فرستاده شده اند، معمولا این گروه طرفدار و مبلغ فلسفه آلمانی شده اند همان طور که دیگران طرفدار مکتبهای انگلیسی و فرانسوی و در بعضی موارد آمریکایی گردیده اند. به علاوه نفوذ فلسفی مغرب زمین اغلب نه تنها از لحاظ جغرافیایی بلکه از لحاظ زمان نیز محدود است. کنت و اسپنسر هنوز به عنوان صاحب نظران بزرگ حکمفرمایی می کنند، یعنی مدتها بعد از آنکه در همان محیطی که آنها را بار آورد و روزی فلسفه شان را رواج داد از داشتن

امروز در اکثر ممالک اسلامی مخصوصا در محافل دانشگاهی، فکر فلسفی که از مغرب زمین سرچشمه گرفته و در آن دیار رشد و نمو کرده است با علاقه و شوق فراوان مورد بررسی قرار می گیرد. این افکار در کلاسها تدریس می شود و دانشجو یان آنها را قرا می گیرند، تا حدی که اکثر آنان که دست پرورده دستگاه تعلیم و تربیت جدید هستند خیلی بیشتر بایک متفکر درجه دوم اروپایی آشنا هستند تا با بزرگترین حکمای اسلامی، و انچه این گسترش نفوذ فلسفه اروپایی در محافل دانشگاهی، در بلاد اسلامی به هیچ وجه یکسان نیست. تشنگی و تضاد و عدم هماهنگی که از خصائص تمدن جدید اروپایی است، مخصوصا در رشته فلسفه، در محافل متجدد مشرق زمین نیز منعکس شده است و در این امر حوادث و عوامل تاریخی ممالک نوع آن افکار فلسفی بوده است که در هر مملکت توسعه و بسط یافته است. در هندو پاکستان است که در اروپا گرچه یک تمایل کلی به انقلاب علیه سنن علمی و فکری و پیروی از روش صرفا استدلالی، در چند قرن اخیر، همه جا حکمفرما بوده است، ولی فرانسویها و انگلیسیها و آلمانیها و گروههای دیگر ملی تا حدی رنگ و عین خاصی خود را حفظ کرده اند. فلسفه فرانسوی از دوره دکارت به بعد شهرت خاصی برای روش «هندسی» و طریق روشن و استدلالی افکار خود، که در زبان فرانسه جدید نیز نمودار است، بدست آورده اند. انگلیسیها به نوبه خود همیشه به مکتب تحسیری متمایل بوده و غالبا نسبت به روش شناسی (متدولوژی) سخت و خشن فلسفه قاره اروپا، تنفر و مخالفت نشان داده اند. اما آلمانیها، بیشتر، از جمله دقیقترین و موشکافترین و منظمترین متفکران اروپایی بوده اند و برخی این خصائص را به افراط کشانده اند، و در عین حال یک بعد معنوی و یک کشش کلی به سوی حکمت الهی و عرفان ما بعد الطبیعه در جهان بینی خود حفظ کرده اند و این نه فقط در زبان، بلکه در موسیقی و ادبیات و فلسفه آنان نیز آشکار است.

این عوامل و نیز شرایط و عوامل گوناگون دیگر در نوع فلسفه جدیدی که در کشورهای مختلف اسلامی مورد مطالعه قرار گرفته است، اثر بسزایی داشته است: آنجا که نفوذ فرانسوی

تأثیر نفوذ واقعی ساقط شده‌اند. و مکتبهای فلسفی جدید، که باید در واقع اکثر آنها راه‌های فیلسوفیاء، یعنی دوستی حکمت، مزسوفیا، یعنی دشمنی با حکمت و معرفت دانست، مانند مدلباس به طور نامساوی و ناهموار در ممالک مختلف اسلامی گسترش می‌یابد. به علاوه این توسعه همیشه بایک عقب‌افتادگی اجتناب ناپذیر زمانی توأم است که باعث می‌شود آنچه در ممالکی که در حال تقلیدناپذیری متداول و پسندیده می‌گردد در همان ممالکی که منشا این افکار بوده‌است متروک‌شده و به دست فراموشی سپرده شود. در واقع در بسیاری از موارد پرشور و شوق‌ترین پیروان بعضی از متفکران غربی که دیگر در مغرب زمین مورد پسند نیستند، در شرقیهای متمایل به افکار غربی یافت می‌شود. (۵)

در این زمینه متضاد و مختلف الطبیعه است که فلسفه اروپایی در ممالک اسلامی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد و این امر بر غفلت از مکتبهای علمی و فکری اسلامی و فراموشی سنت و میراث فلسفه اسلامی افزوده است؛ سنتی که در طی چهارده قرن اخیر طرز تفکر مسلمانان را شکل و تعیین بخشیده‌است. پس جای تعجب نیست اگر شکاف عمیقی بین جهان بینی جاهه اسلامی و گروهی که تحت نفوذ فلسفه اروپایی قرار گرفته‌اند به وجود آمده باشد. دیگر رابطه زنده‌ای بین آن دو دسته وجود ندارد و فعالیت‌های فکری و فلسفی آن عده که صرفاً از مشرب‌های فکری جدید اروپایی پیروی می‌کنند، به جای اینکه مانند کلی از خاک بیروید، بیشتر شبیه به گیاهی است که بصورت تصنعی، بدون ریشه و طریق تغذیه و رشد و نمو، در زمین فرو شده باشد و به این ترتیب با اولین تندباد سرنگون و تپا خواهد شد.

تنها رابطه‌ای حیاتی و درونی بین افکار جدید فلسفی اروپایی و آرمانها و اساس فکری جامعه اسلامی وجود ندارد، بلکه مخالفت شدیدی نیز بین آن دو دیده می‌شود، چنانکه از اثر اخلال کننده و حتی مخربی که این طرز تفکر در حیات عقلی و اجتماعی اسلام دارد به خوبی برمی‌آید. افکاری که بدون توجه به میانی فرهنگی و تاریخی اقتباس شده است خلاقیت و ذوق فطری بسیاری از شاگردان رشته‌هایی را که این افکار بر آن حکومت می‌کند، از بین می‌برد و باعث حیاتی چنان تصنعی می‌شود که پرشورترین پیروان مکتبهای فکری جدید از وضع رفت‌انگیز کنونی اظهار نارضایتی و تأسف کرده‌اند. لکن کسی که به علت عمیق این رکود فکری و حس انفعال و لایقیدی، که از نبودن رابطه واقعی بین بسیاری از مطالبی که در محافل علمی و دانشگاهی ممالک اسلامی تدریس می‌شود، روح و حیات درونی اسلام، سرچشمه می‌گیرد توجه کرده و در صدد علاج و در جستجوی رفع آن برآمده است. کمتر کسی به این نکته توجه کرده‌است که هر حرکتی نشانه حیات نیست و یک مرگ واقعی به از یک حیات تصنعی است و جهان اسلامی بر روی گنج‌هایی خوابیده است، گنج‌های حکمتی که غفلت از آن به هیچ وجه حاکی از عدم چنین خزانگی نمی‌باشد (عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود).

چون طمقانی که در جهان اسلامی تعلیم و تربیت غربی یافته‌اند در حال دریافت و پذیرش نفوذ کلی اروپایی هستند و در بسیاری از موارد حتی فلسفه اسلامی و سنن فکری و علوم عقلی خود را نیز از مستشرقین و مآخذ دیگر غربی می‌آموزند. لکن حتی در مواردی که تعصب و غرض ورزی در بین نیست، اکثر مستشرقین آن دوره علوم عقلی اسلامی را که در جهان غربی نفوذ داشته و منشا اثر بوده‌است جایگزین تمام علوم عقلی اسلامی می‌سازند. بنابراین به نحو اسرار آمیزی در نوشته‌های این گروه همه شعب علوم و فلسفه در حدود قرن هفتم هجری

یا سیزدهم میلادی اتمام می‌یابد، یعنی همان عصری که ارتباط عقلی و معنوی بین شرق و غرب به پایان رسید. در نتیجه اکثر آنان که در رشته تاریخ فلسفه اسلامی به مطالعه و تحقیق می‌پردازند و از مآخذ عادی غربی (۶) استفاده می‌کنند، می‌بندارند که در طول شش یا هفت قرن اخیر هیچ گونه فعالیت علمی و حیات عقلی در تمدن اسلامی وجود نداشته و حتی میراث علمی خود را به عنوان دوره گذرانی از تاریخ تمدن غربی می‌نگرند.

در قرن بیستم بین علمای مغرب زمین توجه و علاقه به تمدن قرون وسطی لاتینی احیا شده‌است و دیگر در محافل و زمین علمی تعصب دوره رنسانس و قرن هفدهم که قرون وسطی را عصر تاریک می‌نامید مورد قبول نیست بلکه کاملاً مردود و مطرود است. (۷)

فلاسفه و مورخین به این نتیجه رسیده‌اند که این «تاریکی» بیشتر در جهل اعصار بعدی در باره قرون وسطی بوده است تا در خود قرون وسطی. در نتیجه نه فقط علاقه جدیدی به فلسفه مکتبی قدیمی توماس آکویناس (۸) به وجود آمده‌است، بلکه کتب و رسائل محققانه دانشمندان بزرگی مانند ژیراسن (۹) و برهیز (۱۰) و دوهم (۱۱) و ولسون (۱۲) و دورولف (۱۳) و دیگران حیات غنی و پرثمر معنوی و علمی و فلسفی آن ایام را روشن ساخته‌است. در این تشبعت دوره اول فلسفه اسلامی از کندی تا ابن رشد سهم مهمی را عهده‌دار بوده و در ایجاد مکتب مشائی مسیحی و مشارب دیگر آن دوره، نفوذ اساسی داشته است. بنابراین یک محقق جدی اروپایی که در تحقیقات خود فلسفه اسلامی را به قرون اولیه محدود می‌سازد، تا حدی محقق است چون توجه اصلی او به تاریخ فلسفه و علوم عقلی در مغرب زمین است که در آن، عوامل اسلامی سهم گذرانی به عهده داشته است. لکن برای دانشمندان ممالک اسلامی پذیرفتن چنین نظر و نگرش به تمدن اسلامی از دریچه چشم اروپاییان آردو جانب خطاست. اولاً هدف یک دانشمند اسلامی معمولاً تحقیق در خود تمدن اسلامی است نه تمدن دیگری که اسلام در آن اثری از خود باقی گذاشته است، ثانیاً انسان نمی‌تواند با چشم دیگری به خود بنگرد و انتظار داشته باشد که علم درونی و حضوری او بخوبی حاصل کند. پس هر چند تحقیق مستشرقین پر ارج باشد در شرائط طبیعی ممکن نیست برای مسلمانان همان معنی و ارزش را داشته باشد که برای غربیها دارد. نمی‌توان درباره زیبایی که نظر مستشرقین امروزی در باره تاریخ علوم عقلی در اسلام به‌بار می‌آورد اغراق و مبالغه کرد. دانشجویان ممالک اسلامی که مبانی و تاریخ تمدن خود را از مآخذ عادی غربی می‌آموزند (۱۴) فوراً یک احساس غربت و بیگانگی نسبت به تمدن خود در خود می‌بینند و معتقد می‌شوند که هم‌کیشان و هم‌وطنان آنها هفتصد سال است که اصلاً تفکر و حیات عقلی نداشته‌اند و اکنون ناگهان این دانشجویان وارد صحنه علمی شده و خود و اشخاص مانند خود را تنها هنرمندان و بازیگران این صحنه می‌بینند.

باید علاوه بر معایب این نظریه تاریخی، اشتباه اکثر مستشرقین را در باره اسلام و مقولات ناهنجاری که معمولاً برای تحقیق درباره آن به کار می‌برند نیز ذکر کرد. خاورشناسان کلمه صواب و خطا و اصل و فرع و ایمان و کفر را به نحوی در مورد اسلام به کار می‌برند که تمام ساختمان عقلی و دینی تمدن اسلامی را منحرف و بی‌قواره می‌سازد. اولین شرق شناسان که اکثر مروجین کیش مسیحی بوده و در معارف و کلام مسیحی تعلیم یافته بودند، همان تقسیم بندیها و مقولاتی را که با آن آشنایی

اهمیت تحقیق در فلسفه اسلامی (بقیه)

داشتند در اسلام می‌جستند. بنابراین آنان کلام اشعری را عقیده صحیح و رایج مسلمانان نشان داده و عرفان و تصوف را به صورت بدعت و کفر و اقتباس از ادیان دیگر و دخول افکار بیگانه به اسلام جلوه دادند. تمام اهمیت مکتبهای مختلف فلسفه و حکمت به اشتباه تعبیر شده چون آنها می‌خواستند همان مقولاتی را که در مسیحیت وجود دارد در اسلام بکار برند. این عوامل و عوامل بسیار دیگر که از نظر کردن باطل و فایده در باره تاریخ تمدن و علوم عقلی و دینی اسلامی به وجود آمده است، تعبیر صحیح میراث علوم اسلامی را مشکل ساخته است، گرچه مآخذ و منابع اصیل، هم کتبی و هم شفاهی، هنوز برای آنان که استعداد فهم و درک آن را دارند باقی و پایرجاست.

علاج مرضی که از مطالعه ناقص و تکمیل نایافته فلسفه اسلامی به وجود آمده است، تحقیق و تتبع کامل و دقیق در دریای بیکران معارف و علوم عقلی اسلام است که بدون تعصب و غرض به دست خود دانشمندان اسلامی باید انجام پذیرد (۱۵) تحقیقی که با علاقه و تعلق خاطر و با توجه به درون مطالب انجام یافته باشد، بسیاری از گنجینه‌های گرانمایه را نمودار خواهد ساخت، گنجینه‌هایی که از دسترس روش بسیاری از دانشمندان امروزی، که ظاهراً به نظر «عینی» می‌آید لکن محدود به مقولات فکری این قرن می‌باشد، دور است، به علاوه چنین تحقیقی این توهم را که فلسفه اسلامی یا این رشد به پایان رسیده است از میان برمی‌دارد و این امر را آشکار می‌سازد که سیر حکمت واقعی اسلامی در قرن ششم هجری به اتمام نمی‌رسد، بلکه در این عصر دوره نوینی در حیات خود آغاز می‌کند. چون در همان زمان چنانکه فلسفه مشائی به دست کندی و فارابی و ابن سینا به کمال رسید و سپس در معرض حمله شدید متکلمین و بعضی از متصوفین قرار گرفت و بداندلس سفر کرد و با ابن باجه و ابن طفیل و ابن رشد آخرین دوره درخشان خود را در این دیار گذراند، مکتب جدیدی در بلاد شرقی اسلامی به دست شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی به وجود آمد.

تحقیق درباره دوران بعدی فلسفه اسلامی نشان خواهد داد که چگونه فلسفه مشائی به دست خواجه نصیرالدین طوسی احیا شد و افکار عرفانی مکتب ابن عربی به تدریج در ممالک شرقی اسلام و مخصوصاً ایران گسترش یافت و با مبادی حکمت اشراقی و فلسفه مشائی ترکیب یافت و بالاخره این مشارب و مسالک گوناگون به دست حکمای والا قدر قرن دهم و یازدهم هجری می‌پرداماد و مخصوصاً صدرالدین شیرازی (۱۶) امتزاج حاصل کرد. این حکیم بزرگ قرن یازدهم که در نوشته‌های او برای این استدالات دقیق یک عالم منطقی با بصیرت معنوی و ذوق یک عارف و حکیم الهی آمیخته شده است، فصل نوینی در فلسفه اسلامی گشود و مکتبی به وجود آورد که علی‌رغم مضامین زمانه و دشواریهای روزگار تا امروز پایرجا مانده و حیات عقلانی و معنوی خود را حفظ کرده است. گرچه این مکتب، بیشتر در ایران و ممالکی مانند هندوستان که تحت سلطه فرهنگ ایرانی بودند توسعه یافت، افکار ملاصدرا و پیروان او، مانند حکیم بزرگ قرن سیزدهم حاجی ملاهادی سبزواری، متعلق به تمام جهان اسلامی و بلکه همه عالم است و این حکمت عمیق باید به ناچار زمینه‌ای باشد برای هر مکتب نوین فلسفی که بخواهد رابطه‌ای با جهان بینی اسلامی و ارزشها و آمال تمدن اسلامی داشته باشد و از وضع تصنعی و نامربوطی که امروزه بر بسیاری از محافل علمی ممالک شرقی حکمفرماست رهایی یابد.

تحقیق دقیق در میراث علوم و معارف اسلامی و در مکتبهای عرفانی اسلامی که عمیق‌ترین نظریات را درباره آغاز و انجام موجودات و چگونگی پیدایش کثرت از وحدت و بازگشت همه چیز به اصل واحد خود و رابطه بین حق و خلق در بردارد و تا به امروز در سرتاسر جهان اسلامی زنده و باقی است، برای محقق موشکاف امری ضرور است. چگونه می‌تواند متفکر جدید اسلامی درباره فلسفه دینی سخن به میان آورد بدون اینکه جرعه‌ای از چشمه فیاض خداوندان عرفان مانند ابن عربی و مولانا جلال‌الدین و عبدالکریم جبلی و صدرالدین قونوی و شستری و جامی و دیگران نوشیده باشد؟

نیز چنین تحقیقی، مکتبهای مهم کلامی مخصوصاً مکتبهای دوران اخیر (۱۷) و روش مقابله این متکلمان را با مسائل خاصی که از قلمروهای علوم دیگر سرچشمه می‌گیرد و طریقی را که آنان از حقایق دینی در مقابل اقسام شک و شبهه دفاع کرده‌اند روشن خواهد ساخت. در این زمینه نیز اشخاص بزرگی در قرون اخیر با به عرصه هستی گذاشته‌اند، مانند شاه ولی‌الله دهلوی و عبدالرزاق لاهیجی که گرچه در موطن خود شهرت دارند لکن آن‌طور که شایسته مقام آنان است در بقیه ممالک اسلامی شناخته شده‌اند.

گرچه اکنون فرصت مناسبی برای بیان اصول و مبادی فلسفه اسلامی در دست نیست، اما باید برخی از خصائص آن، که حائز ارزش فراوان بوده و شایسته است در مدنظر متفکران جدید ممالک اسلامی قرار گیرد، ذکر شود. اولاً اسلام دینی است مبنی بر وحی و توجه به عالم اعلی و مبدا متعالی و معنوی عالم. و خود حس اهمیت وحی در جامعه اسلامی همواره مرکزیت داشته و قوی بوده است. هر مکتب فلسفی که هم وحی و هم ذوق و اشراق عقلی را کنار گذاشته، و بنا بر این خود را از این دو مبدا حکمت الهی و معرفت به حقیقت درونی اشیا منقطع ساخته باشد، نمی‌تواند جز یک عامل مخرب و مخل در جامعه اسلامی چیز دیگر باشد. لکن فلسفه اسلامی خود همان فلسفه مبنی بر وحی است و شامل نوعی جهان بینی که در آن اهمیت وحی در عالم کبیر و صغیر مهم اساسی را به عهده دارد. و در اسلام است که فلسفه مبنی بر وحی به نهایت کمال و بسط و توسعه رسید، گرچه این نوع فلسفه باقیون یهودی آغاز شد و قریب دو هزار سال است که در جهان علمی ایران و ایران باستان

تا ناها مساله رابطه بین فلسفه و دین، یا عقل و ایمان، از آغاز امر مورد توجه خاص حکمای اسلامی قرار گرفت و بالاخره هشت قرن بعد از کندی که برای اولین بار این مساله مهم را مطرح ساخته بود، به دست صدرالمتألهین به بهترین وجهی با هماهنگی و وفاق کامل حل شد. این حکیم کم نظیر مانند عرفا و حکمای قبل از خود، آن حکمت و معرفتی را که میعاد گاه عقل و ایمان است و نقطه‌ای است که در آن، دو طریق استدلال و اعتقاد دینی به هم می‌پیوندند، آشکار ساخت. لازم به گفتار نیست که هر گاه عقل به جنبه استدلالی خود محدود شود، چنانکه در اکثر مکتبهای فلسفی جدید این امر به وقوع پیوسته است و از سوی دیگر وحی به جنبه ظاهری و صوری خود محدود شود و حقایق عرفانی و باطنی دین انکار گردد، دیگر آمیزش و وفاق فلسفه و دین امکان پذیر نیست. در چنین وضعی هر کوششی که برای ایجاد

هماهنگی بین این دو انجام پذیرد موفقیت و پایداری نخواهد داشت و سر انجام با شکست روبرو خواهند شد ، چنانکه تاریخ عصر جدید در اروپا شاهد آن است .

فلسفه اسلامی همچنین نظر واحد و پیوسته‌ای درباره مراتب و شئون عالم وجود دارد و رابطه بین همه موجودات و سلسله مراتب هستی و پیوستگی درجات و شعب علوم ، همیشه از اساس و اصول این حکمت بوده است . به علاوه این خطر جدایی زیاده از حد علوم مختلف از یکدیگر و از بین رفتن نظر واحدی درباره جهان که برخی از متفکران غربی مانند فیلسوف شهیر انگلیسی وایت‌هد (۱۸) آن را بزرگترین خطر فعلی تمدن غربی دانسته و حتی آن را مرضی مهلک می‌شمارند ، برای تمدن اسلامی حتی بیش از تمدن اروپایی خطرناک است . چون اصل و اساس و علت وجود اسلام بیان و اشاعه اصل توحید است که باید در تمام مراحل حیات انسانی اعم از علمی و عملی به کار برده شود . پس امکان ایجاد و حفظ رابطه‌ای بین قلمروهای گوناگون نانش برای آن‌ها که علاقه واقعی به جامعه اسلامی دارند اهمیت فراوانی دربردارد . و در این مورد مانند بسیاری موارد دیگر میراث اسلامی می‌تواند هادی و راهنمای متفکران این عصر باشد .

خصوصاً متعدد دیگری در فلسفه اسلامی وجود دارد که شایسته تذکر و بیان است ، لکن در اینجا کافی است به خاطر آوریم که یک سنت علمی و عقلی پیوسته در تمدن اسلامی تا به امروز باقی مانده است و اگر این سنت را فراموش کرده‌ایم از این جهت نیست که چنین سنتی وجود ندارد ، بلکه دلیل آن غفلت ماست از این که بر روی خزان پرارجمی خوابیده‌ایم . اگر بخواهیم فلسفه‌های جدیدی که امروزه به سرعت به دست خود مسلمانان ، در جهان اسلامی گسترش می‌یابند چیزی جز عامل تشنگی و تخریب باشد ، باید اصول حکمت اسلامی را دوباره احیا کرد (۱۹) و شناخت و شناساند و با مسائل جدیدی که در عصر حاضر پدید آمده‌است ، بااستمداد از این اصول اجتنابنا پذیر و ابیدی مواجه شد و آن را به صورت مناسبی حل کرد . اگر بخواهیم شکاف عمیقی را که پدید آفتاب تازگی تعلیم یافته و متمایل به ارزشها و افکار غربی را از جهان بینی اکثریت قاطع جامعه اسلامی جدایی سازد و وضع خطرناک یک جامعه متفرد و بدون وحدت و یگانگی را به وجود می‌آورد از میان ببرد ، باید اصول را دوباره کشف کنیم و ریشه‌های عمیقی را که ما را به متن واقعیت و حقیقت اشیا می‌پیوندند جستجو کنیم . چون بنا به قول سالی روم:

هر کسی گو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

اهمیت تحقیق در فلسفه و علوم عقلی اسلامی همان باز یافتن این اصل است و فقط همین تحقیق می‌تواند هستی و فعالیت ما را معنی بخشد و تشنگی فکری را که امروزه به نام فلسفه شهرت یافته است به فیلسوفیای یعنی عشق واقعی به حکمت و مشاهده آمیخته با وجد و سرور حقیقت مبدل سازد .

حواشی :

* این مقاله ، متن فارسی یک سخنرانی است که در اصل به انگلیسی تحت عنوان "The Pertinence of Studying Muslim Philosophy Tede" در دعین کنگره فلسفی پاکستان ، که در فروردین ماه ۱۳۴۲ ، در شهر پیشاور تشکیل شد ایراد شده است .

1) Discours de la methode
2) A. Comte
3) Spencer
4) positivisme

۵- چه کسی می‌تواند منکر شود که امروزه در مراکز و محافل دانشگاهی و علمی ، تندروترین پیروان فکر «ترقی» و «پیشرفت» به معنی مطلق ، شرقیهای متقابل به انکار غربی هستند ، نه خود غربیها .

۶- مشهورترین آثار از این نوع مانند کتب دی‌بور (De Boer) و دی‌لیسی‌اولیری (De Lacy O'Leary) و مانک (Munk) و کوادری (Quadri) و والتزر (Walzer) فلسفه اسلامی را با دوره اول فلسفه مشائی در اسلام و مخالفین این مکتب یکی می‌دانند و آنرا با این رشد در قرن ششم خانمه می‌دهند . چندی است که مداول شده‌است نام این خلدون را نیز بر این فهرست بیفزایند و نویسندگان اسلامی نیز از این امر بی‌خبر نبوده‌اند . لکن این خود بازاری آنجاست که در محافل اروپایی این خلدون به عنوان یک جامعه‌شناس و فیلسوف تاریخ شهرت فراوان به دست آورده است نه از لحاظ اهمیت ، که این خلدون در نظر تمدن اسلامی داشته است .

تعداد اندامندان غربی که واقعا به دورانیهای اخیر فلسفه اسلامی پرداخته‌اند هررت (Horten) و مخصوصا گرین (Corbin) می‌باشند .

ارجوع شود به آشنایی با ملاحظه در مغرب زمین ، به قلم راقم این سطور در همین مجموعه . در آثاری مانند Terre céleste et corps de résurrection, Paris, 1960

مقالات متعددی در Eranos Jahrbuch دوپیشگفتار طولانی بر آثار

سپرویدی Opera metaphysica et mystica I, Istanbul, 1946; II. Téhéran 1952; Histoire de la philosophie islamique (avec la collaboration de S.H. Nasr et O. Yahya), vol. I, Paris, 1964;

پرفسور گرین برخی از کجینه‌های حکمت و عرفان اسلامی دوران اخیر را به جهان غربی شناسانده است .

توباره این موضوع همچنین رجوع شود به مقالات راقم این سطور «سپرویدی» ، مکتب استغیان ، «صدرالدین شیرازی» و سپرواری در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی A History of Muslim Philosophy زیر نظر استاد محمد عرفان ، ویرکتاب دیگری به قلم حقیر به نام Three Muslim Sages, Cambridge, 1964.

۷- لکن متاسفانه هنوز بین بسیاری از مسلمانان متقابل به انکار غربی ، این عقیده مداول است باین نتیجه که این اشخاص با قرون وسطی و دوستانشان و معتدرب و عرب زمین بیشتر مخالفند تا اکثر متفکران غربی ، که با بیروی از آنان فریادوار این احساس مخالفت و حتی نفرت نسبت به قرون وسطی در مشرق زمین برای بار اول به وجود آمد .

- 8) Thomas Aquinas
- 9) Gilson
- 10) Bréhier
- 11) Duhem
- 12) Wolfson
- 13) De Wulf

۱۴- این امر در مورد بسیاری از کتب عربی و انگلیسی به قلم نویسندگان مصر و هند و پاکستانی نیز صدق می‌کند ، نویسندگانی که گرچه مسلمانند ولی اساساً نظر مستشرقین را در آنان خود منعکس میکنند .

۱۵- کتاب عظیم تاریخ فلسفه اسلامی History of Muslim Philosophy که به زبان انگلیسی در هفتاد و شش فصل و بیش از دوهزار صفحه ، و اکثر دست دانشمندان اسلامی ، نگاشته شده‌است گام بزرگی است در این راه .

۱۶- رجوع شود به مقدمه نویسنده بر رساله سه‌اصول ملاصدرا ، طهران ، ۱۳۴۰ .

۱۷- در رشته کلام اسلامی ، چند تحقیق مهم به دست اشخاصی مانند شبلی نعمانی انجام پذیرفته است ، گرچه هنوز تحقیقات زیادی در این زمینه با بد انجام گیرد تا کوششی که این دانشمندان و چند تن دیگر از علمای دوران اخیر آغاز کرده‌اند به نتیجه نهایی برسد .

18) Whitehead

